

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در روایت حماد بن عثمان است^[1] که کلام مرحوم خوئی را در جواب از استدلال به این روایت بیان نمودیم. استدلال به روایت این‌گونه بود که عبارت: «إذا سمع الاذان اتمّ المسافر» اطلاق دارد و اطلاقش شامل خروج از محل اقامه نیز می‌شود؛ یعنی مقیم وقتی از محل اقامه‌اش بیرون می‌آید، «يصير مسافراً» و بعد «اتمّ المسافر» شامل او نیز می‌شود. در نتیجه بگوئیم اطلاق روایت حماد اقتضا می‌کند که برای مقیم هم آن احکام حدّ ترخص جاری می‌شود. مرحوم خوئی اولاً اشکال سندی نمود که آن را ردّ کردیم. اشکال دیگر ایشان، اشکال دلّالی است.

اشکال دوم محقق خویی

اشکال اولی دلّالی ایشان آن است که می‌فرماید: ما به اطلاق این روایت نمی‌توانیم ملتزم شویم؛ زیرا اگر به اطلاق این روایت تمسک کرده و بخواهیم عنوان مسافر را اخذ کنیم، شامل آن کسی هم می‌شود که از وطنش سفر می‌کند و در اثناء طریق به یک دهی می‌رسد و آنجا اذان را بشنود نیز می‌شود؛ یعنی بگوئیم «إذا سمع الاذان اتمّ المسافر»، این مسافری که مارّ بر این طریق و بر این قریه است، باید نمازش را تمام بخواند! در حالی که کسی چنین مطلبی را نگفته است.

بعد می‌فرماید: به نظر ما این کلمه «مسافر» اطلاق ندارد و امام (علیه السلام) یک مسافر خاص را اراده می‌کند، «مسافر خاص فی مکان مخصوص و هو المسافر فی اول سفره و ابتداء تلبسه بعنوان المسافر بعد أن لم یکن كذلك»؛ آن کسی که در اول سفرش هست؛ یعنی این کلمه «مسافر» را حمل بر اول سفر کنیم، آن هم «فی مکان مخصوص»؛ یعنی «بعد أن لم یکن مسافراً»، نتیجه‌اش این است که روایت تعین پیدا می‌کند به «من خرج من وطنه»؛ یعنی کسی که از وطنش خارج می‌شود و «صار مسافراً»، این مسافر تا زمانی که اذان را می‌شنود «اتمّ». در نتیجه روایت ربطی به اقامه و محل اقامه ندارد.

اشکال سوم

اشکال دومی که به عنوان اشکال دلّالی دارد (یا به عنوان اشکال دوم یا تکمیل اشکال دوم) آن است که می‌فرماید: مبنای ما این است که «المقیم مسافراً»؛ اقامه موجب خروج موضوعی از مسافر و قاطع سفر موضوعاً نیست، بلکه مقیم عرفاً مسافر است و وقتی از محل اقامه‌اش بیرون می‌آید این استمرار و ابقاء سفرش است و او انشاء یک سفر جدید نمی‌کند. در نتیجه با این بیان باید مورد روایت را تخصیص بزنیم به خصوص وطن؛ یعنی «من خرج من وطنه و مسکنه و صار مسافراً»، این مسافر «إذا سمع الاذان اتمّ الصلاة».

ایشان در ادامه می‌فرماید: کسی احتمال این را ندهد که مراد از این مسافر یعنی کسی که در سفر نمازش محکوم به تمام است. توضیح آن که؛ ما گروه‌هایی را داریم که اینها در سفر و مسافر هستند، اما محکوم به تمام هستند، مانند «من خرج للصید للهوی» یا کسی که بدون قصد خارج بشود، «أو لطلب الغريم»، اینها عنوان مسافر را دارند. حال در اثناء طریق کسی برای صید می‌رود عنوان مسافر هم دارد ولی محکوم به تمام است، بگوئیم این آدم اگر «سمع الاذان» باید نمازش را تمام بخواند.

به عبارت دیگر، بگوئیم این روایت را حمل کنیم بر چنین افرادی که با این که مسافر هستند اما نمازشان تمام است. مثلاً شخص به قصد صید لاهی خارج شده و از شهر که به قصد صید لاهی بیرون آمد، نظرش عوض شود و بگوید: به قصد زیارت می‌رویم. بگوئیم مادامی که «سمع الاذان اتم الصلاة» یا دنبال این است که بدهکارش را پیدا کند و نظرش برگشت بگوئیم مادامی که اذان را می‌شنود نمازش را تمام بخواند. ایشان می‌فرماید: نه، احدی از فقها برای چنین گروه‌هایی حد ترخص را قائل نشدند. لذا نباید این احتمال را بدهیم که مراد این است.

نتیجه آن که نظر شریف ایشان آن است که این روایت حماد موردش «من خرج من الوطن و صار مسافراً» تا مادامی که اذان را می‌شنود باید نمازش را تمام بخواند.^[2]

بررسی اشکالات محقق خویی

ما قبلاً درباره روایت حماد بحث کرده و گفتیم ظهور این روایت در این است کسی که به وطن خودش برمی‌گردد و تلبس فعلی به مسافر را دارد. این مسافر «إذا سمع الاذان اتم الصلاة»، همان بحثی که می‌گفتیم «عند العود» هم باید احکام حد ترخص رعایت بشود؛ یعنی مورد این روایت اصلاً بحث خروج نیست و ما فعلاً بحثمان در خروج از وطن و خروج از محل اقامه است، بحث عود را در مقام دوم باید بحث کنیم.

بنابراین، این روایت اصلاً بحثش راجع به خروج نیست نه خروج من الوطن و نه خروج من محل الاقامه و نه چیز دیگر، بحثش مربوط به عود است، «إذا سمع الاذان اتم المسافر» یعنی مسافری که قبلاً نمازش را شکسته می‌خوانده، یعنی خود این عنوان «مسافر» در اینجا ظهور در این دارد که «المسافر الذی یقصر اذا سمع الاذان اتم»، ظهور روشن این روایت در این است که اصلاً روایت بر خروج دلالت ندارد تا بگوئیم خروج از وطن، بعد بگوئیم «بعد أن لم یکن متلبساً بالسفر»، بلکه الآن «صار مسافراً».

در گذشته گفتیم حد ترخص که هیچ، حتی حد مسافت شرعی هم گاهی اوقات عرف به آن مسافر نمی‌گوید، اما این مسافر در اینجا یعنی آن کسی که سفر شرعی هم رفته، «إذا سمع الاذان اتم المسافر»؛ یعنی آن مسافری که قبلاً سفر شرعی رفته نمازش قصر بوده و الآن برگشته و رسید به جایی که اذان شهرش را می‌شنود «اتم الصلاة».

بنابراین ادعای ما این است که اولاً، هر جا مسافر در روایات صلاة مسافر هست، باید حمل بر سفر شرعی کنیم؛ زیرا شارع در اینجا دخل و تصرف کرده است؛ یعنی شارع می‌گوید من به کسی که ثمانیه فراسخ امتدادی یا چهار فرسخ ذهاباً و ایاباً برود و برگردد می‌گویم مسافر، حتی سفر دوری را هم می‌گویم مسافر، چه عرف بگوید مسافر چه نگوید. ثانیاً، قرینه مناسبت حکم و موضوع در اینجا چیست؟ «اتم» یعنی آن کسی که قبلش هم «اتم» است هنوز هم «اتم»؛ اصلاً معنا ندارد، بلکه آن کسی که تا حالا «قصر» الآن «تبدل». به نظر ما ظاهر روایت این است و این مطالبی که مرحوم خوئی فرمود، تمامش خلاف ظاهر است.

خلاصه آن که؛ طبق نظر ما روایت حماد ربطی به مسئله خروج ندارد و مربوط به عود است، بعداً در بحث عود دوباره مطرح می‌کنیم که آیا از روایت حماد برای عود می‌توانیم استفاده کنیم یا نه؟ چون اگر در باب خروج ما مسئله احکام حد ترخص را

نپذیریم، به طریق اولی در مورد عود نخواهیم پذیرفت؛ یعنی اگر ما در اینجا برای خروج نپذیرفته و بگوئیم مقیم حد ترخص ندارد (تا از محل اقامه بیرون آمد باید قصر بخواند)، به طریق اولی می‌گوئیم در عود هم حد ترخص ندارد.

روایت دوم: صحیح ابن سنان

روایت بعد صحیح ابن سنان است که قبلاً خواندیم:

وَعَنْهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ التَّقْصِيرِ قَالَ: إِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي تَسْمَعُ فِيهِ الْأَذَانَ فَأَتَمَّ وَإِذَا كُنْتَ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي لَا تَسْمَعُ فِيهِ الْأَذَانَ فَقَصِّرْ وَإِذَا قَدِمْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَمِثْلُ ذَلِكَ.^[3]

در این روایت، امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: در جایی که اذان را می‌شنوی نماز را تمام بخوان و در جایی که اذان را نمی‌شنوی قصر بخوان و وقتی هم که از سفر برمی‌گرددی به همین ملاک شنیدن اذان و نشنیدن اذان است. این روایت از جهت سندی بحثی ندارد و صحیح است، اما مرحوم خوئی می‌فرماید: به این روایت هم نمی‌توانیم استدلال کنیم.

بیان استدلال این است که می‌گوئیم «اذا كنت في الموضع الذي تسمع فيه الاذان»؛ یعنی فرق نمی‌کند خروج از وطن یا خروج از محل اقامه، آن طرفش هم دارد: «اذا كنت في الموضع الذي لا تسمع»؛ آنجایی که نمی‌شوی خروج از وطن یا خروج از محل اقامه، «و اذا قدمت من سفرک فمثل ذلك»، حالا عمده استدلال به اطلاق صدر روایت است، صدر روایت اطلاق دارد هم خروج از وطن را می‌گیرد و هم خروج از محل اقامه را.

اشکال محقق خویی و ارزیابی آن

مرحوم خوئی در اشکال می‌فرماید: به نظر ما این روایت اصلاً اطلاقی ندارد، «بل هي ناظرةً مثل الرواية المتقدمة إلى أول الشروع في السفر و ابتداء التلبس به»؛ این روایت ناظر به کسی که تا حالا سفر نرفته؛ یعنی سفرش را شروع نکرده و تازه می‌خواهد شروع کند، «لا من كان محكوماً بالسفر»؛ کسی که مقیم است الآن مسافر است. این روایت که می‌گوید: «اذا كنت في الموضع الذي تسمع»؛ یعنی تو مسافر نبودی حالا شروع به سفر می‌کنی، پس این منحصر به خروج از وطن است و شخص مقیم، مسافر است.

عرض کردم آن مبنایی که اول پایه‌گذاری شده، چطور در همه این روایات جاری می‌شود، که ما عرض کردیم اینجا بحث سفر عرفی نیست، خواه به مقیم مسافر بگویند یا نه؛ یعنی اگر ما مسئله سفر عرفی را کنار گذاشتیم، این اطلاقش «اذا كنت في الموضع الذي تسمع فيه الاذان فأتم»، اطلاق بسیار روشنی است نه برای این که «خرجت من وطنک» یا «خرجت من محل اقامتک».

ایشان در ادامه یک اشکال دومی می‌کنند و آن این است که برای منع اطلاق ذیل روایت را قرینه بیاوریم، ذیل روایت این است که «اذا قدمت من سفرک»، قرینه می‌شود که ما صدر روایت را بگوئیم فقط در مورد خروج از وطن است.^[4] مرحوم بروجردی می‌فرماید سفر دوم، اما محقق خوئی (قدس سره) می‌گوید: نه همان ابقای سفر اول است، این دیگر فرقی نمی‌کند، ولی نمی‌گویند «قدمت من سفرک» در محل اقامه.

به نظر ما این سخن صحیحی است؛ یعنی ما به قرینه ذیل روایت می‌گوئیم صدر روایت مربوط به وطن می‌شود، «اذا كنت في

الموضع الذى تسمع» يعنى موضعى كه «بالنسبه إلى الوطن» است؛ چون به تعبیر محقق خویى (قدس سره) (و حق هم با ایشان است) صریح در مسئله قدوم الى الوطن است و به هیچ وجه دلالت بر «قدوم الى المحل الاقامه» ندارد. پس این دو روایت نه حماد و نه صحیحه ابن سنان دلالت بر مسئله حد ترخص نسبت به محل اقامه ندارد.

روایت سوم: صحیحه محمد بن مسلم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الرَّجُلُ يُرِيدُ السَّفَرَ مَتَى يُقْصَرُ قَالَ إِذَا تَوَارَى مِنَ الْبُيُوتِ الْحَدِيثُ.^[5]

در این روایت امام (علیه السلام) می فرماید: وقتی از بیوت متواری شد آنجا نماز را قصر بخواند. مرحوم خوی می فرماید: این روایت هم ناظر به آن کسی است که در وطن خودش است. «و الرجل يريد السفر»؛ کسی که جایی اقامه کرده، نمی گویند: «یرید السفر»، لذا این روایت هم موردش مربوط به وطن است.^[6]

البته خود صاحب مدارک (قدس سره) استدلال به این صحیحه محمد بن مسلم را پذیرفت و فرمود: این «الرجل يريد السفر» اطلاق دارد؛ چه «خرج من موضع الإقامة» و چه «خرج من بلده»، صاحب جواهر (قدس سره) هم فرمود: «و إن كان هو لا يخلو من نظري»، وجه نظر همین است که این روایت محمد بن مسلم «یرید السفر» دارد؛ یعنی «بعد أن لم يكن متلبساً بالسفر»، لذا ظهور در خروج از محل وطن دارد و شامل محل اقامه نمی شود.

دلیل صاحب جواهر

در گذشته اشاره شد که فتوای صاحب جواهر (قدس سره) این است که در مسئله حد ترخص بین وطن و مسئله مورد اقامه فرقی نیست و حد ترخص احکامش اختصاص به وطن ندارد و شامل محل اقامه هم می شود. آخرین دلیلی که صاحب جواهر (قدس سره) آورده این است که: «مضافاً إلى ما دلّ على أنّه كالمنزل المقتضى مساواته له في أحكامه التي منها ذلك»؛ ما روایاتی داریم که این روایات دلالت دارد که مقیم محل اقامه اش بمنزله المنزل است؛ یعنی بمنزله الوطن است، ما از روایات چنین چیزی استفاده می کنیم و اگر این تنزیل باشد احکامش در آن جاری است؛ یعنی همان احکامی که در وطن است همان احکام در محل اقامه جریان دارد.^[7]

محقق خویى (قدس سره) به کلام صاحب جواهر (قدس سره) اشاره نمی کنند، ولی از عبارت ایشان استفاده می شود که ما این تنزیل را فقط در یک مورد داریم؛ یعنی یک روایتی که بگوید المقیم كالمستوطن نداریم؛ یعنی روایتی نداریم که مقیم را به منزله مستوطن قرار بدهد و تمام آن احکامی که در وطن جاری است در مقیم هم جاری باشد. اگر این باشد که البته خیلی نتیجه دارد شما در وطن اگر هر روز در ما دون مسافت صبح بروید آخر شب بیائید، اصلاً بروید و بمانید و فردا یا پس فردا بیائید مانعی ندارد؛ چون ما دون مسافت است، ولی در محل اقامه خیلی ها این را قائل نیستند.

اگر بگوئیم «المقیم كالمستوطن» باید این چنین باشد. البته مرحوم والد ما نظرشان این بود که در مقیم باید بیتوته اش در محل اقامه باشد و الا صبح حرکت کند برود تا ما دون مسافت تا قبل از چهار فرسخی منبر برود و غروب برگردد مانعی ندارد. مرحوم امام می فرمود: در تمام ده روز به اندازه یک ساعت، دو ساعت در ما دون مسافت برود، این بحث هایی است که ما در وقت اقامه برسیم مطرح می کنیم.

بنابراین از کلمات مرحوم خوئی استفاده می‌شود که فقط یک روایت داریم که مقیم را مانند مستوطن قرار داده مطلقاً نداریم، می‌فرماید: «نعم الذی یمكن أن یستدل به علی ذلک ما ورد من أن المقيم عشرة بمكة بمنزلة اهلها»؛ کسی که ده روز در مکه بماند به منزله اهل مکه است «و هی صحیحة زراره قال: من قدم قبل الترویة بعشرة أيام وجب علیه اتمام الصلاة»؛ کسی که قبل از یوم الترویة مکه بیاید و ده روز بماند نمازش تمام است، «و هو بمنزلة اهل مكة»^[8]؛ این به منزله اهل مکه است.

استدلال این است که این تنزیلی که در روایت شده «و هو بمنزلة اهل مكة»، از آن استفاده کنیم جمیع احکام وطن در مقیمی که ده روز اینجا باقی می‌ماند بر او جاری است که یکی از این احکام، مسئله حد ترخص است.

اشکالات محقق خویی

مرحوم خوئی در جواب، دو اشکال بر این روایت کرده و می‌فرماید:

اشکال اول

این روایت «مهجورة لا یمكن العمل بها حتی فی موردها (که مسئله مکه است) فضلاً عن التعدی إلى غیرها، لتضمنها ما لم یقل به أحد من الاصحاب»؛ این روایت متضمن مطلبی است که احدی از اصحاب نگفته است، «حيث حکم اولاً بالتقصیر إذا خرج الى منی»؛ فرموده این کسی که می‌آید ده روز قبل از یوم ترویة در مکه هست و می‌خواهد به منا برود و نمازش را قصر بخواند.

چرا که فاصله بین منا تا مکه حتی قدیم الايام حد مسافت نبود، ولی فاصله بین مکه و عرفات حد مسافت است و استحباب در این است که اول به منا می‌روند (شب عرفه) و بعد برای روز عرفه به عرفات می‌روند و لذا از مکه قاصد عرفات هستند وقتی قاصد عرفاتند و در منا باید نمازشان را شکسته بخوانند؛ چون از حد ترخص خارج شده «و هذا ظاهر لکونه قاصداً إلى عرفات الذی هی مسافة شرعية و أما حکمه علیه السلام بالتمام لدی عوده الی مکه»؛ آنچه مشکل دارد این است که امام (علیه السلام) می‌فرماید: اینها وقتی به مکه برمی‌گردند نمازشان را در مکه تمام بخوانند، «و کذا فی رجوعه»، دوباره به منا می‌آیند و می‌خواهند از منا نفر کنند، ایشان فرمودند فاصله بین منا و مکه یک فرسخ است باز هم نمازشان را تمام بخوانند.

«اما حکمه بالتمام»؛ که بعد از عرفات به مکه می‌آیند تمام بخوانند و دوباره به منا می‌آیند برای نفر، نماز را تمام بخوانند، فلم ینقل القول به عن احد»؛ احدی چنین حرفی نزده، کسانی که اهل مکه هستند به وطنشان می‌آیند وقتی برمی‌گردند نمازشان را تمام می‌خوانند، دوباره که به منا می‌روند چون قصد عرفات ندارند مسافت شرعی را قصد نکردند نمازشان را تمام می‌خوانند، اما این مسافری که آمده قصد ده روز کرده، حالا آمده منا و عرفات نمازش شکسته است بحثی نیست، بعد روایت می‌گوید اینها وقتی به مکه برمی‌گردند نمازشان را تمام بخوانند.

اشکال دوم

ایشان در اشکال دیگر می‌فرماید: «و علی تقدیر العمل بها لکونها صحیحاً یقتصر علی موردها»؛ حالا اگر بگوئیم چون روایت صحیحه است در سندش اشکالی وجود ندارد، در موردش که مسئله مکه است، «و یلتزم بأن المقيم فیها بمنزلة اهلها»؛ بگوئیم اگر کسی یک قصد ده روز در مکه کرد مانند ده روز به منزله اهل مکه می‌شود، «من جمیع الجهات»، اما دیگر از مسئله مکه به غیر او نمی‌توانیم تعدی کنیم. لذا این روایت را هم اینطور رد می‌کنند.^[9]

حال باید دید که آیا روایتی که مقیم را به منزله مستوطن قرار دهد وارد شده یا خیر؟ چون از عبارت صاحب جواهر (قدس سره) استفاده می‌شود که چنین روایتی داریم که مقیم را به منزله مستوطن قرار دهد و آخرین دلیلی که ایشان بر ادعایش می‌آورد همین است که ما روایاتی داریم که مقیم به منزله مستوطن است. من یک مقداری که فحص کردم پیدا نکردم شما ببینید چنین روایتی روایتی پیدا می‌کنید یا نه.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ [عن رجلٍ] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِذَا سَمِعَ الْأَذَانَ أَتَمَّ الْمُسَافِرُ.» المحاسن (للبرقي)، ج 2، ص: 371، ح 127؛ وسائل الشيعة، ج 8، ص: 473، ح 11200-7.

[2] □ «ثانيها: رواية حماد: «إذا سمع الأذان أتم المسافر» فقيل: إن إطلاقها يشمل الخروج من محل الإقامة. وفيه أولاً: أنها ضعيفة السند بالإرسال، فإن حماداً يرويها عن رجل عن أبي عبد الله (عليه السلام) كما في الحقائق وفي نفس المصدر أعني محاسن البرقي، فما في الوسائل من حذف كلمة (عن رجل) سقط منه أو من النسخ. فهي ضعيفة وإن عبر عنها بالصحيحة في غير واحد من الكلمات. و ثانياً: أنها قاصرة الدلالة على المطلوب، لعدم الإطلاق لها جزءاً، أ فهل يحتمل أن يكون المراد وجوب التمام على أي مسافر في أي مكان سمع الأذان فيه حتى لو كان ماراً في طريقه على قرية فسمع أذانها أو سمع في أثناء الطريق أذان نفسه أو صاحبه؟ كلا، فإن هذا مقطوع البطلان. بل ظاهرها إرادة مسافر خاص في مكان مخصوص، وهو المسافر في أول سفره و ابتداء تلبسه بعنوان المسافر بعد أن لم يكن كذلك، و لا تعم من كان مسافراً من قبل. و قد عرفت أن المقيم مسافر، و لا يكون بخروجه من محل الإقامة منشأً لسفر جديد، بل هو إبقاء للسفر و استمرار فيه، فيخصص مورد الرواية بمن خرج من وطنه و مسكنه بطبيعة الحال، و لا تعم المقيم بوجه. كما لا يحتمل أيضاً أن يكون المراد أن من كان محكوماً بالتمام في سفره لا ينقلب إلى القصر ما دام يسمع الأذان، إذ لا يتم هذا على إطلاقه جزءاً، لضرورة عدم اعتبار حد الترخص في من خرج للصيد أو لطلب الغريم و في أثناء الطريق بدا له في السفر، أو سافر للمعصية ثم ندم في الأثناء فسافر للطاعة، و نحو ذلك ممن كان محكوماً بالتمام لانتفاء شرط من شرائط القصر ثم اتفق حصوله، كمن كان مكاريماً و في أثناء الطريق عزم على السفر لغاية أخرى كالزيارة مثلاً، ففي جميع ذلك لا يعتبر حد الترخص قطعاً، و لم ينقل القول به عن أحد، بل يقصر من مكانه و من لدن حصول شرطه.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 20، ص: 212-213.

[3] □ التهذيب 4- 230- 675، و الاستبصار 1- 242- 862؛ وسائل الشيعة؛ ج 8، ص: 472، ح 11196-3.

[4] □ «فاستدل بإطلاقها كالرواية المتقدمة. و هو أيضاً ممنوع، لعدم الإطلاق لها في نفسها، بل هي ناظرة مثل الرواية المتقدمة إلى أول الشروع في السفر و ابتداء التلبس به، لا من كان محكوماً به قبل ذلك. فتختص لا محالة بالخروج من الوطن. بل هذه أولى بمنع الإطلاق، بقرينة قوله (عليه السلام) في ذيلها: «و إذا قدمت من سفرك فمثل ذلك» فإنه يجعلها كالصريح في كون الصدر ناظراً إلى ابتداء الشروع في السفر، لعدم كون العود إلى محل الإقامة قدوماً من السفر، بل القدوم منه بالدخول في الوطن، فيكون مورد الصدر الخروج منه فقط، فلا تعم الخروج من محل الإقامة جزءاً.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 20، ص: 214.

[5] □ الكافي 3- 434- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج 8، ص: 470، ح 11194-1.

[6] □ «و أمّا صحيحة ابن مسلم المتقدمة فقد عرفت أنها أوضح في عدم الدلالة على الإطلاق، لكونها سؤالاً عما يريد السفر، فهي ناظرة إلى الحاضر الذي يريد إحداث السفر و إنشائه، فأجاب (عليه السلام) بأنه لا يقصر إلّا مع توارى البيوت. فهي أجنبية عما كان مسافراً و قد قصد الإقامة.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج 20، ص: 214.

[7] □ «و هو يتناول من خرج من موضع الإقامة كما يتناول من خرج من بلده» الى آخره، و إن كان هو لا يخلو من نظر، مضافاً الى ما دل على أنه كالمنزل حينئذ المقتضي مساواته له في أحكامه التي منها ذلك.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج 14، ص: 299.

[8] □ «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ قَدِمَ قَبْلَ التَّوْبَةِ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْمَامُ الصَّلَاةِ وَ هُوَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ مَكَّةَ فَإِذَا خَرَجَ إِلَى مَنَى وَجَبَ عَلَيْهِ التَّقْصِيرُ فَإِذَا زَارَ الْبَيْتَ أَتَمَّ الصَّلَاةَ وَ عَلَيْهِ إِتْمَامُ الصَّلَاةِ إِذَا رَجَعَ

إِلَى مَنْى حَتَّى يَنْفِرَ.» التهذيب 5- 488- 1742؛ وسائل الشيعة؛ ج8، ص: 464، ح11178- 3.

[9] □ «نعم، الذي يمكن أن يستدلّ به على ذلك ما ورد من أن المقيم عشرة بمكة بمنزلة أهلها، وهي صحيحة زرارة» قال: من قدم قبل التروية بعشرة أيام وجب عليه إتمام الصلاة، وهو بمنزلة أهل مكة» فيدعى أن عموم التنزيل يقتضي شمول جميع أحكام الوطن وجرانها على المقيم عشرة، التي منها اعتبار حدّ الترخّص. ولكن قد مرّ الكلام حول هذه الصحيحة سابقاً، وقلنا أنّها مهجورة لا يمكن العمل بها حتّى في موردها وهو مكة فضلاً عن التعديّ إلى غيرها، لتضمّنها ما لم يقل به أحد من الأصحاب، حيث حكم (عليه السلام) أوّلاً بالتقصير إذا خرج إلى منى، وهذا ظاهر، لكونه قاصداً لعرفات التي هي مسافة شرعية، وأمّا حكمه (عليه السلام) بالتمام لدى عودته إلى مكة وكذا في رجوعه إلى منى حتّى ينفر، الذي هو بمقدار فرسخ فلم ينقل القول به عن أحد، إذ بعد السفر عن مكة يسقط حكم الإقامة، لما عرفت من أن الفصل بين مكة ومنى فرسخ واحد، ومحلّ الإقامة إنّما يكون بمنزلة مكة ما دام مقيماً لا بعد الخروج وإنشاء السفر ثمّ العود إليه. فالرواية مهجورة. وعلى تقدير العمل بها لكونها صحيحة يقتصر على موردها وهو مكة فيلتزم بأنّ المقيم فيها بمنزلة أهلها من جميع الجهات، فبأي دليل يتعدّى عنها إلى غيرها، ولا بدّ في الحكم المخالف لمقتضى القاعدة من الاقتصار على مورد النص.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج20، ص: 214-215.